

کارگاه ترجمه و ویرایش

O شهرام اقبالزاده (رازآور)

روی صخره‌ها نبود!؛ شاید نتوان به مترجمان جوان، چندان ایرادی وارد دانست. البته ظاهر قضیه شاید حذف به قرینه به نظر برسد، اما حذف به قرینه هم باید متناسب با متن اصلی باشد. اکنون با هم عبارات اصلی را مرور می‌کنیم:

"and then quietly withdrew her eye from his and bont them towards the stream"

نتیجه اخلاقی ترجمه فارسی، چنین است که «دختران یا بانوان محترمه بهتر است هرگز چشم به چشم هیچ مردی ندوزند.» چون ممکن است پشیمان شوند و پس از «چشم برداشتن از چشم او»، از شدت شرمندگی چشم خود را در بیاورند و «به جوی آب بیندازند!» البته این هم حکمتی است این اندرز را باید به گوش جان نیشید و برای حفظ «چشم» روی گذاشت! اما این جمله مرکب را که هیچ‌گونه پیچیدگی هم ندارد، می‌توان چنین ترجمه کرد:

«سپس به آرامی چشم از چشم او برداشت و به سمت جوی آب نگاه کرد!»

اگر از مترجمی جوان و خام دست، جمله بعدی را می‌دیدیم، با وجود غیر قابل قبول بودن، چندان مایه شگفتی نبود، اما آوردن جمله‌ای چون «به جان کندن روح مبتلا شده بود»، از مترجمی سرشناس، بسیار بعید است. برای پی بردن به اشتباه ترجمه، به هیچ وجه نیازی به دانستن زبان انگلیسی نیست و با کمی عنایت می‌توان عمق اشتباه را دریافت؛ «جان کندن» که بیماری واگیردار نیست که انسان به آن «مبتلا شود!» هر چند که

شاید نتوان به مترجمان جوان، چندان ایرادی وارد دانست. البته ظاهر قضیه شاید حذف به قرینه به نظر برسد، اما حذف به قرینه هم باید متناسب با متن اصلی باشد. اکنون با هم عبارات اصلی را مرور می‌کنیم:

"and then quietly withdrew her eye from his and bont them towards the stream"

نتیجه اخلاقی ترجمه فارسی، چنین است که «دختران یا بانوان محترمه بهتر است هرگز چشم به چشم هیچ مردی ندوزند.» چون ممکن است پشیمان شوند و پس از «چشم برداشتن از چشم او»، از شدت شرمندگی چشم خود را در بیاورند و «به جوی آب بیندازند!» البته این هم حکمتی است این اندرز را باید به گوش جان نیشید و برای حفظ «چشم» روی گذاشت! اما این جمله مرکب را که هیچ‌گونه پیچیدگی هم ندارد، می‌توان چنین ترجمه کرد:

«سپس به آرامی چشم از چشم او برداشت و به سمت جوی آب نگاه کرد!»

اگر از مترجمی جوان و خام دست، جمله بعدی را می‌دیدیم، با وجود غیر قابل قبول بودن، چندان مایه شگفتی نبود، اما آوردن جمله‌ای چون «به جان کندن روح مبتلا شده بود»، از مترجمی سرشناس، بسیار بعید است. برای پی بردن به اشتباه ترجمه، به هیچ وجه نیازی به دانستن زبان انگلیسی نیست و با کمی عنایت می‌توان عمق اشتباه را دریافت؛ «جان کندن» که بیماری واگیردار نیست که انسان به آن «مبتلا شود!» هر چند که

نیچه در کتاب فراسوی نیک و بد، می‌نویسد: «برگردان‌هایی هست با صداقت تمام که متن اصلی، کمابیش در آن‌ها قلب شده است.^۱ او در ادامه بحث خود، معتقد است گاه چنین «قلب کردن»هایی در ترجمه، گریزناپذیر است. به ویژه در بخش‌هایی که به ضرباهنگ کلام و یا ضرب لحن (Tempo) برمی‌گردد. اما مراد فرهادپور، هنر برجسته آثار نیچه، می‌نویسد: «درست است که هر قومی زبان خودش را دارد، ولی این زبان افقش به روی زبان‌های دیگر گشوده است. آموختن یک زبان، یعنی آموختن همه زبان‌ها، یعنی جواز ورود به قلمرو آزاد و نامتناهی زمان و جهان بشری...»^۲

البته بحث فرهادپور، در اصل نه درباره ترجمه است و نه امکان یا عدم امکان برگرداندن لحن، از زبانی به زبان دیگر، بلکه گفتاری است «در باب ماهیت تاریخی مغرب زمین». بحث امروز ما نیز به صورت خاص، درباره لحن نیست، اما درباره امکان برگرداندن دقیق یا نسبتاً دقیق در ترجمه است که چنین امری، مطابق با قواعد گشتاری زبان شناختی نیز کمابیش ممکن است.

هنگامی که مترجمی سرشناس، در ترجمه یکی از آثار داستانی شناخته شده، به جای «معصیت به درگاه او»، می‌نویسد «گناه بر خلاف او!» و یا در جای دیگری چنین جمله‌ای می‌آورد «دیگر حمله‌های شبانه یا نبرد بر روی صخره‌ها برقرار نبود»، در حالی که نویسنده نامدار ایرلندی گفته است: «دیگر خبری از حمله‌های شبانه و نبرد



مثال، روزی در محفلی، دوستی داستانی کوتاه خواند و عبارت «نتوانست گریه نکند» را آورد که به ظاهر غلط نیست، اما به هر حال، متأثر از ترجمه است. ما به طور عمومی در فارسی می‌گوییم یا می‌نویسیم «نتوانست جلوی گریه‌اش را بگیرد» و دوبار از وجه منفی استفاده نمی‌کنیم. یا حتی به صورت گزاره ایجابی، موضوع را بیان می‌کنیم «بی اختیار زد زیر گریه» یا «ناخودآگاه به گریه افتاد» و... نگارنده معتقد است که آوردن چنین جملاتی، ناشی از ترجمه‌هایی مانند نمونه زیر است:

«... هیچ حیوانی نمی‌توانست زمانی را به یاد بیاورد که خرس آن جا نبوده است.»

متن انگلیسی:

'No animal could remember a time when the bear hadn't been around.'

معمولاً در فارسی چنین جملاتی را این‌گونه می‌نوشتند. (از خیر می‌نویسند، گذشتیم! چون در زمان پریشان‌اندیشی‌های پست مدرنیستی ظاهراً هر کسی هر جوری که دلش بخواهد می‌نویسد!!):

«... همه حیوانات تا آن جا که به یاد داشتند، خرس را در حوالی خود دیده بودند» یا حتی در ترجمه‌ای روان‌تر می‌توان نوشت:

همه حیوانات از وقتی که چشم باز کرده بودند، خرس را اطراف خود دیده بودند!»

مترجم محترم دیگری، در ترجمه یک متن نظری و پژوهش فرهنگی چنین نوشته‌اند:

«برای دستیابی به چنین درجه‌ای از سلطه فرهنگی، الزامی و نه کافی است.»

که بخش پایانی را می‌توان و باید چنین نوشت: «... الزامی است، اما کافی نیست.»

جمله‌ای دیگر از همان متن:

«نشریات و مجلات ادبی سریالیزه شدن ادبیات را ممکن ساختند.»

ترجمه درست: «نشریات و مجلات ادبی، امکان انتشار ادبیات پاورقی [یادداشت‌های دنباله‌دار] را فراهم کردند.»

باز هم از همان متن و همان مترجم:

«مانند این بود که تمام فیلم‌های هالیوود، براساس داستان‌های اروپایی باشند که توسط

نویسندگان اروپایی نوشته شده و در صحنه‌های اروپایی درست شوند.»

ترجمه درست:

«گویی داستان تمام فیلم‌های هالیوود را نویسندگان اروپایی نوشته‌اند و صحنه‌های آن نیز در اروپا، ساخته شده‌اند.»

دو جمله از همان متن:

«ادبیات کودکان، راسته سطح پایینی از ادبیات شناخته می‌شود» و «این راسته بیش از دو قرن در حال رشد بود.»

شاید مترجم محترم به دلیل آن که عنوان مقاله «بازارهای فرهنگی» بوده، دلش به حال نزار ادبیات کودک سوخته و «یک راسته» از این «بازار» آشفته را به «ادبیات کودک» اختصاص داده: چون در حال حاضر «ادبیات کودک» در ایران «بازار» و «راسته» که هیچ، بلکه به زور چند «دکه» و «حجره» دارد که آن‌ها هم معلوم نیست کی در این بازار بحرانی ورشکست شوند و بساط و بازارشان جمع شود!

باری، شاید برای خوانندگان محترم، مایه شگفتی باشد که مترجم گرامی «راسته» را در برابر Genre، یعنی «نوع یا گونه ادبی» آورده باشد؛ زیرا پس از مراجعه به فرهنگ‌های انگلیسی فارسی، این معانی را دیده است: «طبقه، دسته، راسته، نوع، متمم، جور، جنس» و چنین پنداشته است که در «بازارهای فرهنگی» موجود، «راسته‌ای» را به ادبیات کودک اختصاص دهد تا شاید وقتی خود ادبیات کودکی‌ها بزرگ شدند، پول روی هم بگذارند و از طریق «بزاز و بفروش‌های فرهنگی»، پاساژی برای «ادبیات کودک» دست و پا کنند!!

همین مترجم، در جایی دیگر نوشته‌اند:

«مقدار کوچکی از کتاب‌های پر فروش در بازار اروپا حضور داشتند.»

یعنی «شمار اندکی از کتاب‌ها در بازارهای اروپا» پر فروش بودند.

جمله‌ای دیگر:

«... اگر هر ژانرهای حقیقی، در زمینه‌ی فرهنگ نوشتاری انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها بودند. یعنی: «... چنانچه در زمینه فرهنگ

نوشتاری، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها برتری داشتند: [یا «دست بالا را داشتند»].

و «بریتانیا مصرف‌کننده بزرگ موسیقی، ولی نه تولیدکننده آن بود...»

درست: «بریتانیا در زمینه موسیقی، بیشتر مصرف‌کننده بود تا تولیدکننده...»

و: «چرا ایالات متحده بزرگ‌ترین صادرکننده فرهنگ شده است؟ یا برای تحریک بیشتر حساسیت‌ها: چرا فرهنگ آمریکایی این قدر بهتر است.»

ترجمه درست: «به راستی چرا ایالات متحده [اکنون] بزرگ‌ترین صادرکننده فرهنگ شده است؟ یا چرا فرهنگ آمریکایی در زمینه برانگیختن احساسات [مخاطبان]، به مراتب بهتر عمل می‌کند.»

باری، بار دیگر یک طرفه به قاضی رفتیم و گاه حکم‌های غلاظ و شداد صادر کردیم، اما محکمه نقد، محکمه‌ای نیست که بتوان به راحتی از آن راضی برگشت!

در بازار بی رونق نقد، شاید کسادترین و کم مشتری‌ترین بخش همانا بازار نقد ترجمه باشد. به هر حال، ما «متاع» خویش را عرضه کردیم، «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!»

آرزوی نگارنده، آن است که «ادبیات کودک ایران» نیز در «بازار فرهنگی»، نه «راسته‌ای کم رونق» که سرای پر رونق و پرمشتری باشد و «نقد ترجمه» نیز از «حجره‌ای سنتی»، به «بازاری آکادمیک» و گسترده تبدیل شود که البته، خود نیازمند سرمایه فرهنگی بسیار است؛ آن چه جلوه‌هایی از آن را در روز نقد حضوری ترجمه‌های «شازده کوچولو» در نشست ماهانه کتاب ماه کودک و نوجوان، از برخی دوستان دانشگاهی یا مترجمان و نویسندگان ادبیات کودک دیدیم. شمارشان فزون باد!

پی‌نوشت‌ها:

۱ - به نقل از کتاب؟ ص ۳۷

۲ - عقل افسرده، ص ۲۷۳.